

اعتبار در پژوهش‌های پدیدارشناختی*

مهوش لطفی^۱، کرم حبیب پور گنابی^۲، صلاح الدین قادری^۳

(تاریخ دریافت ۱۳/۰۸/۱۴۰۲، تاریخ تایید: ۲۰/۰۹/۱۴۰۳)

چکیده

دغدغه‌ی این مقاله مسائل مربوط به «اعتبار» در پژوهش پدیدارشناختی است. پدیدارشناسی کوششی برای غنابخشیدن به جهان تجربه است و در طول سالیان از تأکید صرف بر «توصیف محض» به تمرکز بر تفسیر تجربه گذر کرده است. پدیدارشناسی توصیفی تضمین می‌کند که شناخت به دست آمده می‌تواند پدیده را به همان شکلی منعکس کند که مشارکت‌کنندگان اولین بار تجربه‌اش کرده‌اند. در مقابل، هدف پدیدارشناسی تفسیری مشخص کردن آن دسته از معنای پدیده است که مشارکت‌کنندگان در ذهن دارند. پدیدارشناسان توصیفی مسئله‌ی اعتبار را به شکل‌های متفاوتی نگریسته‌اند: (۱) اینکه توصیف اساسی پدیده بتواند ذات شهودشده را به درستی ثبت کند؛ (۲) برای بررسی تحلیل‌های پدیدارشناختی بتوان از واری‌های خبرگان بهره برد؛ (۳) بازگشت به مشارکت‌کنندگان از سوی دیگر، در پدیدارشناسی تفسیری مسئله این است که آیا تفسیرهای پدیدارشناختی مرتبط با ساختارهای معنایی زیربنایی توصیف‌ها معتبرند و مضمون‌ها و بینش‌های برآمده از توصیف‌ها مناسب و بدیع هستند؟

واژگان کلیدی: اعتبار، پدیدارشناسی، قابلیت اعتماد، باورپذیری، اطمینان‌پذیری، انتقال‌پذیری.

Doi: 10.22034/JSI.2024.2012197.1678

* مقاله علمی پژوهشی؛

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی - سیاست‌گذاری فرهنگی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. mahour_90@yahoo.com

۲. دانشیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) karamhabibpour@khu.ac.ir

۳. دانشیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی تهران، تهران، ایران. salahedin.gh@khu.ac.ir

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست و پنجم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۳، ص ۹۹ - ۱۲۰

۱. بیان مسئله، اهمیت و ضرورت آن

تعریف‌های رایج در رابطه با اعتبار در علوم اجتماعی از شاخص‌هایی به عاریت گرفته شده که برای آزمون‌های روان‌سنجی پرورنده شده‌اند؛ شاخص‌هایی که کرونباخ و میل در سال ۱۹۵۵ به آن‌ها رسمیت بخشیدند. در حوزه‌ی روان‌شناسی، گفتمانی که متعاقباً در باب اعتبار شکل گرفت در بستر فلسفه‌ی پوزیتیویستی علم و نظریه‌ی مطابقت حقیقت بود. مسئله‌ی اعتبار با روان‌سنجی ارتباط دارد و در روان‌سنجی نیز اعتبار هم‌زمان و پیش‌بین آزمون‌های روان‌شناختی با ضریب همبستگی آماری نشان داده می‌شود. این خود حاکی از تطابق نتایج آزمون و برخی شاخص‌های خارجی است (کوال،^۱ ۱۹۹۴: ۳).

درواقع به‌نوعی می‌توان از طریق یک پرسش به رایج‌ترین تعریف اعتبار اشاره کرد: آیا آنچه را که تصور می‌کنیم می‌سنجیم، به‌راستی می‌سنجیم؟ همچنین می‌توان با طرح پرسش‌هایی، به شکلی جامع‌تر، به مسئله‌ی اعتبار پرداخت؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه آیا روش همان چیزی را بررسی می‌کند که به‌دنبال بررسی آن است و آیا آن را تا جایی بررسی می‌کند که مشاهده‌ها بتوانند پدیده‌های موردنظر را منعکس کنند؟ (همان)

مشقتی که در مسیر یافتن معیارهای اعتبار در تحقیقات کیفی با آن مواجهیم مسئله‌ای است که بسیاری از تحقیقات در حوزه‌ی روش تحقیق بر آن متمرکز شده‌اند. نظریه‌پردازان، یک‌صدا، نیاز به معیارهایی برای ارزیابی کیفیت را گوشزد می‌کنند؛ اما وقتی نوبت به ماهیت معیارها می‌رسد دیگر اتفاق‌نظری در کار نیست. پژوهشگر در فرایند مواجهه‌ی رودرو با مشارکت‌کنندگان، و با صرف‌زمان بسیار در جریان مطالعه برای یافتن معناهای متقن، دانشی را پیش‌روی خود می‌بیند و تلاش می‌کند ساختار عمیق آن را درک کند. با این حال، پرسش‌هایی نظیر (۱) آیا کار را به‌درستی انجام داده‌ام؟ یا (۲) آیا گزارشی که منتشر کرده‌ام نادرست است؟ و همچنین (۳) آیا امکان رسیدن به پاسخی صحیح ممکن است؟ همواره دغدغه‌ی محققان حوزه‌ی کیفی در مسیر پژوهشان است. در تحقیق کیفی، اعتبار بدین معناست که برساخته‌های پژوهشگران تا چه حد در برساخته‌های افراد مورد مطالعه‌شان ریشه دارد و این ریشه داشتن تا چه حد برای دیگران آشکار است (فلیک، ۱۳۹۰: ۴۱۴). اسپنسر اعتبار تحقیق را به معنای سازگاری درونی^۲ موضوع مطالعه، داده‌ها، و یافته‌ها می‌داند (سین،^۳ ۲۰۱۰: ۳۰۶-۳۰۸).

1 Kvale

2 Internal Consistency

3 Sin

میشلر^۱ در فرایند صورت‌بندی مجدد مفهوم اعتبار یک گام پیش‌تر می‌گذارد. او از فرایند اعتباربخشی آغاز می‌کند و اعتباربخشیدن را برساخت اجتماعی دانش تعریف می‌کند؛ در واقع به واسطه‌ی چنین برساختی است که موثق بودن مشاهده‌ها و تفسیرها و تعمیم‌هایی را که گزارش شده‌اند ارزیابی می‌کنیم (فلیک، ۱۳۹۰: ۴۱۶). از نظر وی، دعوی‌های ناظر بر شناخت معتبر از طریق نوعی گفتمان جا می‌افتند و در حقیقت، همین گفتمان است که باعث می‌شود دیگر محققان نتایج یک مطالعه را به قدر کافی موثق بدانند و از آن در کار خودشان بهره بگیرند (کوال، ۱۹۹۴: ۶). از آنجاکه پژوهش کیفی، در قیاس با پژوهش کمی، مبتنی بر مفروض‌های شناخت‌شناسانه و هستی‌شناختی به کلی متفاوتی است، بسیاری از افراد گمان می‌کنند که معیارهای اعتبار چشم‌انداز کمی معیارهای نامناسبی برای تحقیقات کیفی هستند (همرسلی، ۱۹۹۲: ۱۶۶-۱۶۷؛ اسپنسر و دیگران، ۲۰۰۳: ۴۲). تصور بر این است که اصطلاحات مربوط به تحقیقات کمی با مفروض‌های بنیادی و مبانی پژوهش کیفی سازگاری ندارند. در واقع اینکه ترجمه‌ی اصطلاحات مذکور به شیوه‌ای باشد که با چشم‌انداز تفسیری همخوانی بیشتری داشته باشد در راستای چنین دغدغه‌هایی بوده است (ویتمور^۲ و دیگران، ۲۰۰۵: ۵۲۳). در تحقیقات پدیدارشناسی که یکی از شیوه‌های پژوهش به روش کیفی است هدف همانا فهم عمیق‌تر و معنادارتر پدیده‌های پیچیده‌ی اجتماعی است که به تجربه‌ی افراد درآمده است.

پژوهش‌های حوزه‌ی کیفی از حیث بحث نظری ناظر بر ارزشیابی کیفیت تحقیق، همچنان در مرحله‌ی تکوین‌اند و عمق و انسجام مطالعات کمی را ندارند. بنابراین اصلی‌ترین چالش آن‌ها عبارت است از طرح معیارهای ارزیابی کیفیت تحقیق کیفی. درست به همین منوال، در فرایند ارزیابی اعتبار در تحقیقات پدیدارشناسی، با توجه به ماهیت این شیوه‌ی تحقیق که تمرکز بر ادراکات افراد از تجربه‌های زیسته‌ی خود و دستیابی به اصل و جوهر پدیده است، چه بسا نتوان دقیقاً از همان معیارهایی بهره برد که برای ارزیابی اعتبار در سایر تحقیقات کیفی به کار می‌روند. با توجه به اینکه پدیدارشناسی یکی از رایج‌ترین روش‌های تحقیق کیفی است، ضروری است موضوع روایی و پایایی در پارادایم پدیدارشناختی مورد پژوهش قرار گیرد. علت اهمیت موضوع اعتبار و پایایی در تحقیقات پدیدارشناسی در وهله‌ی نخست این است که بتوانیم دعاوی

1 Mishler
2 Hammersley
3 Whitemore

شناختی قابل‌دفاعی را طرح کنیم و در وهله‌ی دوم اینکه قادر باشیم تصدیق جهان علمی را کسب کنیم.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

نخستین مسئله‌ای که می‌باید بدان اشاره کرد این است که در زبان فارسی تحقیقی با تمرکز بر بررسی اعتبار در پژوهش‌های پدیدارشناختی صورت نگرفته است و تحقیقات اساساً به بررسی اعتبار و کیفیت در پژوهش‌های کیفی پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد وضعیت در جهان انگلیسی‌زبان نیز بر همین منوال است و موضوع اکثر تحقیقات اعتبار در روش کیفی است؛ با این حال در سال ۱۹۹۴ و برای نخستین بار، بک^۱ در پژوهشی با عنوان «مسائل روایی و اعتبار در تحقیقات پدیدارشناختی» مسئله اعتبار و روایی را به بحث گذاشت. بدیهی است که رویکرد تجربه‌گرایی منطقی^۲ معیارهای خاصی برای سنجش اعتبار و روایی دارد. با این حال، به باور بک، مسئله اینجاست که تجربه‌گرایی منطقی معیارهای خود را بر پدیدارشناسی تحمیل کرده است. باید توجه داشت که روایی و اعتبار در تجربه‌گرایی منطقی و پدیدارشناسی معنای واحدی ندارند و حتی میان انواع روش‌های پدیدارشناسانه اجماعی بر سر موضوع روایی و اعتبار وجود ندارد. بک، برای روشن شدن بحث روایی و اعتبار از منظر پدیدارشناسی، روش‌های کولایزی^۳ و جیورجی^۴ و فن‌کام^۵ و همچنین موضع آن‌ها در خصوص بحث روایی و اعتبار را با همدیگر مقایسه می‌کند. در نهایت، پیشنهاد او به پدیدارشناسان، معیارهای گوبا و لینکلن، یعنی باورپذیری، اطمینان‌پذیری، انتقال‌پذیری و تأییدپذیری، است که می‌تواند جایگزین مناسبی برای اصطلاحات پوزیتیویست‌های منطقی باشد.

سُدِر‌هامن^۶ نیز در سال ۲۰۰۱، ذیل عنوان «جنبه‌های روایی و اعتبار به معنای پدیدارشناختی»، تحقیقی در زمینه‌ی اعتبار و روایی در پژوهش‌های پدیدارشناسانه انجام داده است. از آنجایی که در تحقیقات حوزه‌ی پرستاری به‌طور فزاینده‌ای از پدیدارشناسی استفاده می‌شود، هدف وی ارائه‌ی معیارهایی برای اعتباریابی پژوهش‌های پدیدارشناختی در حوزه‌ی پرستاری بوده است تا

1 Beck

2 Logical empiricism

3 Colaizi

4 Giorgi

5 VanKaam

6 Soderhamn

از این طریق پژوهشگران این حوزه بتوانند درباره‌ی چگونگی پرداختن به روایی و اعتبار در پارادایم پدیدارشناسی تأمل و دعوی‌های قابل دفاعی را مطرح کنند. پژوهش سدره‌هامن، علاوه بر بیان مسائل اصلی پدیدارشناسی به وجه عام، به مسائل زیربنایی اعتبار و روایی در روش پدیدارشناسانه نیز پرداخته است و درنهایت بر دو جنبه‌ی مهم در فرایند ایجاد روایی و اعتبار به معنای پدیدارشناختی تأکید می‌کند، یعنی بر اهمیت وفاداری به رویکرد فلسفی پدیدارشناسانه و انتخاب روش تحقیق توصیفی.

۳. مباحث نظری

۳-۱. انواع روش‌های اعتباریابی در پژوهش کیفی

در دهه‌ی ۱۹۸۰، به دنبال پژوهش بدعت‌گذارانه‌ی گوبا و لینکلن (۱۹۸۱)، به‌طور کلی استفاده از معیارهای سنتی برای سنجش دقت در ارزیابی تحقیقات کیفی مورد تردید واقع شد و داوری درخصوص قابلیت اعتماد^۱ یافته‌ها در دستور کار قرار گرفت (سین، ۲۰۱۰: ۳۰۷-۳۰۸). گوبا و لینکلن (۱۹۸۹) این کار را با طرح دسته‌ای از معیارها پیش بردند؛ معیارهایی که عمدتاً در مواجهه با تهدیدهای خاصی مطرح شدند که پیش‌روی پژوهش کیفی بود.

دغدغه‌های ناظر بر اعتبار که می‌باید در فرایند پژوهش مورد توجه قرار گیرند به مواردی همچون ضرورت نشان دادن ارزش صدق چشم‌اندازهای گوناگون، اطمینان‌پذیری یافته‌ها در عین تنوعشان، کاربست‌پذیری یافته‌ها در بسترهای گسترده‌تر، و پرهیز از جانبداری در فرایند پژوهش اشاره دارند (ویتمور و دیگران، ۲۰۰۵: ۵۲۳-۵۲۴).

با این حال، بازتعریف اصطلاحاتی که به‌طور قراردادی از آن‌ها در پژوهش کمی استفاده می‌شود به نحوی شفاف به تمایزهای شناخت‌شناسانه‌ای نمی‌پردازد که جزئی لاینفک از پارادایم کیفی‌اند. به بیان دیگر، جست‌وجوی معنا به جای حقیقت مورد بحث قرار نمی‌گیرد و آنچه بیشتر درباره‌ی آن بحث می‌شود در آمیختگی نابسندگی دو پارادایم است (بیلی، ۱۹۹۶: ۱۸۹). آن‌طور که بیلی گزارش کرده است، لینکلن (۱۹۹۰) به این جمع‌بندی رسید که اساس معیارهای ناظر بر قابلیت اعتماد را، که او و گوبا (۱۹۸۵) در ابتدا پروراندند، به آن دغدغه‌هایی شکل می‌دهند که ریشه در پارادایم پوزیتیویستی دارند و بنابراین نمی‌توان آن‌ها را

1 Trustworthiness

2 Bailey

به‌مثابه معیارهایی درخور در نظر گرفت. بدین ترتیب، لینکلن معیارهای ناظر بر قابلیت اعتماد را، که مبتنی بر هستی‌شناسی پوزیتیویسم (حقیقت/صدق) بودند، در مقام معیارهای ناظر بر اصالت و صحت، که مبتنی بر نسبی‌گرایی مدل کیفی‌اند، از نو مفهوم‌پردازی می‌کند (لینکلن، ۱۹۹۰ در بیلی، ۱۹۹۶: ۱۹۰). بیلی در نهایت نتیجه می‌گیرد که اگرچه پارادایم کیفی توسعه و قوام یافته است، اما مسئله‌ی تضمین و تخمین کیفیت در این پارادایم به‌منزله‌ی یک کل هنوز حل‌وفصل نشده است (همان).

با گذشت زمان، رویکردهایی خاص برای طراحی تحقیق شکل گرفت که بر پایه‌ی مکتب‌های فلسفی متفاوت بودند (مثلاً، جنبش‌هایی فلسفی نظیر فمینیسم، پست‌مدرنیسم، و نظریه‌ی اجتماعی انتقادی که بیشتر از منظری تفسیری به رویکردهای خلاقانه در خصوص علم کمک کردند)؛ اما آنچه بر پیچیدگی مسئله افزود عبارت بود از گسترش و تکامل رویکردهای تحقیق کیفی همچون پدیدارشناسی، قوم‌نگاری و نظریه‌ی زمینه‌ای. در واقع، برآمدن رویکردهای طراحی تحقیق براساس مکتب‌های فلسفی موجب پدیدآمدن معیارهای متفاوتی برای اطمینان از اعتبار شد (ویت‌مور و دیگران، ۲۰۰۵: ۵۲۴-۵۲۵).

از طرف دیگر، در عصر پست‌مدرن، درک و دریافت از شناخت به‌مثابه‌ی بازتاب واقعیت، جای خود را به شناخت همچون برساخت اجتماعی واقعیت داده است. در اینجا تمرکز بر روی این نکته است که درباره‌ی معنای جهان زیسته و تفسیر آن بحث شود. شناخت در واقع چیزی برآمده از فعل‌وانفعال با واقعیتی انسانی است که خود نتیجه‌ی ارتباط برقرار کردن اشخاص با هم است. بر همین اساس، گفت‌و شنود به بافتاری نهایی تبدیل می‌شود و شناخت می‌باید در چارچوب آن فهمیده شود. به قول لیوتار، با فروپاشی کلان‌روایت‌های جهانی مشروعیت، از این به بعد تأکید بر بافتار محلی است؛ بافتاری که مبتنی بر ساخت اجتماعی و زبانی آن واقعیتی است که براساس چشم‌انداز است و شناخت در قالب این واقعیت مبتنی بر چشم‌انداز، از طریق عمل است که می‌تواند معتبر باشد (کواله، ۱۹۹۴: ۶).

پراگماتیست‌ها نیز در فرایند صورت‌بندی مجدد مفهوم اعتبار نقش ایفا کرده‌اند. از نظر آن‌ها، حقیقت هر آن چیزی است که به ما کمک می‌کند کنش‌هایی را انجام دهیم که نتایج مطلوب به بار می‌آورند. به‌عبارتی، در اینجا توجیه شناخت جای خود را به کاربرد شناخت داده است. اگرچه بحث معیارهای اعتبار، با وجود کوشش‌هایی که برای تعریف و تدوین آن صورت گرفته است، همچنان وضعیت نامشخصی دارد، اما بسیاری بر این باورند که می‌توان معیارهایی را

برای اعتبار تحقیق کیفی در نظر گرفت. برای مثال، سیدمن در این زمینه بحث اعتبار در مرحله‌ی مصاحبه را پیش می‌کشد:

«چگونه بفهمیم آنچه مشارکت‌کننده به ما می‌گوید درست است؟ و اگر آن چیز برای این شرکت‌کننده صادق است، آیا برای شخص دیگری نیز صادق خواهد بود؟ و اگر شخص دیگری مصاحبه را انجام می‌داد، آیا نتیجه‌ی دیگری حاصل نمی‌شد؟ یا اگر بخواهیم مصاحبه را در زمان دیگری از سال انجام دهیم، آیا شرکت‌کننده تجربه‌ی خود را به‌گونه‌ای متفاوت بازسازی می‌کند؟ یا اگر مشارکت‌کنندگان متفاوتی را برای مصاحبه انتخاب می‌کردیم، آیا ممکن بود حسی کاملاً متفاوت و شاید متناقض در مورد موضوع داشته باشیم؟» (سیدمن، ۲۰۰۶: ۲۳)

این نکته را هم باید افزود که مکسول^۱ (۱۹۹۲، ۱۹۹۶) خاطر نشان کرده است اعتبار هم ایدئالی تنظیمی^۲ و هم ایدئالی نسبی^۳ است، به این معنا که باید در رابطه با هدف‌ها و شرایط تحقیق ارزیابی شود (ویتمور و دیگران، ۲۰۰۵: ۵۲۸).

در نهایت می‌توان گفت مشارکت‌های فلسفی و عملی لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) در سیر تحول معیارهای اعتبار آشکارا این نکته را ثابت کرده است که به باورپذیری و اصالت و صحت به‌مثابه شاخص‌هایی برای کیفیت نیاز داریم. آنچه مکسول (۱۹۹۰)، مارشال^۴ (۱۹۹۰)، و اسمیت^۵ (۱۹۹۰) به تفصیل بیان کرده‌اند مشخصاً بیانگر نیاز تمامی حوزه‌ی تحقیق کیفی به انسجام و نقادانه‌بودن، به‌خصوص در عصر پست‌مدرن، است؛ عصری که عدم قطعیت در علم خصیصه‌ی اصلی آن به شمار می‌آید (همان).

۳-۲. مسائل حائز اهمیت در اعتباریابی پژوهش پدیدارشناختی

آنچه پژوهشگران حوزه‌ی پدیدارشناسی را به هنگام دفاع از پژوهش‌هایشان عمدتاً به چالش می‌کشد نقدهایی است که به‌واسطه‌ی آن منابعی صورت می‌گیرد که به روش‌شناسی پدیدارشناختی تعلق ندارند. این امر به‌ویژه زمانی خودش را نشان می‌دهد که مفاهیم خارجی اعتبارسنجی مانند اندازه‌ی نمونه، معیارهای انتخاب نمونه، اعتباربخشی اعضا، و تعمیم تجربی

1 Maxwell

2 Regulative ideal

3 Relative ideal

4 Marshall

5 Smith

6 Member check

در پدیدارشناسی به کار گرفته شوند. در واقع این‌ها مفاهیمی‌اند که به انواع مختلف روش‌شناسی کیفی تعلق دارند و پیامد بی‌توجهی به این نکته همانا استفاده از طرح‌های اعتبارسنجی واحد یا مشابه در انواع مختلف تحقیقات کیفی است؛ حال آنکه هر تحقیق کیفی روش اعتبارسنجی مخصوص به خود را دارد (فن‌مانن،^۱ ۲۰۱۶ الف: ۳۴۷).

چنین به نظر می‌رسد که پایایی و اعتبار، در مقام معیارهای تجربه‌گرایی منطقی، بر پدیدارشناسی، در مقام روش تحقیق تحمیل می‌شوند (جیورجی، ۱۹۸۹ به نقل از بک، ۱۹۹۴: ۲۵۴). در این زمینه، آمدئو جیورجی درباره‌ی مشکلات ارتباط متقابل پارادایمی هشدار می‌دهد. در واقع کلمات مشابه اغلب به چیزهای مختلفی اشاره می‌کنند و معانی متفاوتی دارند. نمی‌توان معنای پایایی و اعتبار در دو پارادایم تجربه‌گرایی منطقی و پدیدارشناسی را یکسان در نظر گرفت. در بین خود پدیدارشناسان نیز در خصوص پایایی و اعتبار در تحقیقات پدیدارشناختی اتفاق نظر وجود ندارد (همان).

حتی اگر در تمامی روش‌های متفاوت علوم اجتماعی یا علوم انسانی، مانند قوم‌نگاری، تحلیل روایت و پدیدارشناسی، مفهومی همچون «تجربه‌ی زیسته» به کار رود، واضح است که از این مفهوم به معنای واحدی استفاده نشده است. آلفرد شوٲس این نکته را خاطر نشان می‌کند که خلط مفاهیمی که به روش‌های مختلف تعلق دارند می‌تواند مشکلاتی به بار آورد. برای مثال، او هشدار می‌دهد که خلط روش‌های عینیت‌بخش^۲ و پدیدارشناختی، بی‌آنکه این واقعیت را مدنظر قرار دهیم که مفاهیم با تغییر روش دگرگون می‌شوند، ممکن است به سوء‌تعبیر و سوء‌فهم منجر شود. براساس نظر وی، باید آن نوعی از شاکله‌ی ارجاع را برگزید که با مسئله‌ی موردنظرمان تناسب داشته باشد. همچنین باید محدودیت‌ها و امکانات آن را در نظر بگیریم، آن را با شرایط هماهنگ و سازگار کنیم و به مجرد پذیرفتنش بدان پایبند باشیم. از طرف دیگر، اگر شاخه‌های فرعی مسئله ما را در چارچوب فرایند کارمان به سمت پذیرش سایر شاکله‌های ارجاع و تعبیر ببرد، نباید این نکته را فراموش کنیم که با هر تغییری در شاکله تمامی شرایط آن شاکله‌ای که پیش‌تر از آن استفاده کرده‌ایم ضرورتاً دچار تغییر معنا می‌شود (فن‌مانن، ۲۰۱۶ الف: ۳۴۷-۳۴۸).

آنچه خصلت‌نمای انواع مختلف تحقیق است شالوده‌ی روش‌شناختی است. باید اطمینان حاصل کنیم که شالوده‌ی روش‌شناختی تمامی شرایط و مفاهیمی که از آن‌ها استفاده می‌کنیم

1 Manen

2 Objectifying methods

واحد است تا از این طریق بتوانیم انسجام اندیشه‌مان را حفظ کنیم. مطالعه‌ی پدیدارشناختی^۱ یک رخداد را به همان صورتی توصیف نمی‌کند که مطالعه‌ی قوم‌نگارانه آن رخداد را به وصف می‌کشد. پدیدارشناسی نمی‌تواند در فرهنگی خاص یا در یک خرده‌فرهنگ بخصوص به کار رود. این روش^۲ آن دسته از ساختارهای معنا را توصیف می‌کند که ناظر بر پدیده یا رخدادی معین هستند. این ساختارهای معنا نه از حیث تجربی وابسته به امر واقع، بلکه از حیث تجربی وجودی مدنظرند (همان).

۳-۳. انواع روش‌های اعتباریابی در پژوهش پدیدارشناختی

۳-۳-۱. اعتبار مصاحبه‌های پدیدارشناختی

هدف پژوهشگر در روش پدیدارشناختی بررسی مفاهیم است و مصاحبه ابزاری برای دسترسی متداول به صورهای افراد به حساب می‌آید. با این همه، در آثار و متون مرتبط با حوزه‌ی روش پدیدارشناختی، یکی از مسائلی که در ارتباط با فرایند ارائه‌ی گزارش‌های موثق درباره‌ی خود یا جهان^۳ مورد نقد قرار گرفته تکیه بر مصاحبه‌هاست که ابزاری زمینه‌مند محسوب می‌شوند. برای مثال، میشلر (۱۹۹۱) این نکته را مطرح کرده است که فقدان رابطه‌ی غیرزمینه‌ای و شفاف بین بازنمایی و واقعیت در مصاحبه‌ها و همچنین تفاوت ذاتی بین زبان و معنا در داده‌های مصاحبه موجب مشکلات نظری و روش‌شناختی می‌شود (سین، ۲۰۱۰: ۳۰۸).

همرسلی (۲۰۰۳) نیز وجود این مشکل‌ها را تصدیق کرده است، اما این را تأیید نمی‌کند که تمامی کاربردهای داده‌های مصاحبه را کنار بگذاریم. وی به پژوهشگران توصیه می‌کند که به خطرهای استفاده از داده‌های مصاحبه واقف باشند و در تفسیر داده‌ها و استفاده و نتیجه‌گیری از آن‌ها احتیاط به خرج دهند (همان).

سلیه^۱ (۱۹۹۶-۱۹۹۷) نیز درخصوص این فرض تردید دارد که میان داده‌های مصاحبه و مفاهیمی که از این داده‌ها استخراج و سپس گزارش می‌شود هماهنگی وجود داشته باشد. او همچنین این گزاره را نقد می‌کند که تفاوت‌های زبانی و انتخاب واژه‌ها از سوی مصاحبه‌شوندگان را تفاوت در معنای محتوای مفهومی تلقی کنیم (سین، ۲۰۱۰: ۳۰۸).

هدف اصلی مصاحبه‌ی پدیدارشناختی، آشکارکردن و فهم داده‌هایی است که متحمل سانسور نشده‌اند و آن‌هم درست به آن صورتی که شرکت‌کننده در مصاحبه به شکلی بی‌واسطه درباره‌ی

1 Säljö

تک تک آن‌ها توضیح می‌دهد. این شرکت‌کننده در مصاحبه‌ی مزبور نیست که باید تجربه‌ها را تفسیر کند، بلکه پژوهشگران‌اند که می‌باید پا به جهان مشارکت‌کنندگان بگذارند تا بتوانند درک و دریافت‌های مشترک از تجربه‌های آن‌ها را بیروارند. بنابراین پرسش نهایی ما که در ارتباط با کنترل اعضا (بازبینی مشارکت‌کنندگان) است این خواهد بود که پژوهشگر چطور می‌تواند دریافت تفسیر به نحوی درست به منصفی ظهور رسیده است (مک‌کانل^۱ و دیگران، ۲۰۱۱: ۳۰).

اینکه به واسطه‌ی مراجعه به مشارکت‌کنندگان به آن‌ها قدرت و اختیار کامل دهیم موجب می‌شود کل پروژه به مخاطره بیفتد؛ چراکه چه‌بسا شرکت‌کنندگان با تفسیر پژوهشگر هم‌نظر نباشند یا بدتر از آن، نظر خودشان را تغییر دهند. این اتفاق ممکن است فشاری بی‌جا بر پژوهشگر وارد کند و موجب شود وی نقطه‌ی تمرکز تفسیر را به تمامی تغییر دهد. حتی ممکن است پژوهشگر را بدان سمت ببرد که به یکپارچگی مطالعه آسیب بزند یا اینکه زمان بیشتری را به آن اختصاص دهد. همچنین ممکن است مشارکت‌کنندگان هنگام دیدن رونوشت گفته‌هایشان خجلت زده شوند یا اینکه اصلاً قید مشارکت را بزنند (همان: ۳۱).

۳-۲-۳. معیارهای اعتبار لینکلن و گوبا

نکته‌ای که حائز اهمیت است یافتن معیارهایی برای ارزیابی دقت و شایستگی تحقیقات پدیدارشناختی است. بسیاری از محققان پدیدارشناس از معیارهای قابلیت اعتماد لینکلن و گوبا به‌مثابه یکی از روش‌های تحقیق کیفی استفاده کرده‌اند. معیارهای قابلیت اعتماد در قالب چهار مفهوم مطرح شده‌اند و هدف از طرح آن‌ها پاسخ به این سؤال است که «آیا یافته‌های تحقیق ارزش توجه دارند؟» (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵: ۲۹۰ در نلمز،^۲ ۲۰۱۵: ۱۴) لینکلن و گوبا معتقدند که که آنچه محققان کیفی انجام می‌دهند باید مبتنی بر مفاهیم «باورپذیری»، «انتقال‌پذیری»، «اطمینان‌پذیری»، و «تأییدپذیری» باشد (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵: ۲۸۹-۳۳۲ در سیدمن، ۲۰۰۶: ۲۳).

«باورپذیری» عبارت است از اعتماد به «حقیقت» یافته‌ها. در پژوهش پدیدارشناختی، «حقیقت» در واقع مدل یا توصیف دقیقی از ساختار کلی تجارب زیسته‌ی مشارکت‌کنندگان است (برو،^۳ ۲۰۱۷: ۱۲۰). لینکلن و گوبا پنج راهبرد را برای باورپذیری تحقیق کیفی معرفی می‌کنند:

1 McConnell

2 Nelms

3 Barrow

۱. حضور طولانی‌مدت در میدان و مشاهده‌ی مداوم؛
۲. گفت‌وگو با همالان؛
۳. تحلیل موارد منفی در قالب استقرای تحلیلی؛
۴. مناسب‌بودن مبنای داوری تفسیرها و ارزیابی آن‌ها؛
۵. کنترل توسط اعضا (فلیک، ۱۳۹۰: ۴۲۰).

«انتقال‌پذیری» در تحقیقات کیفی شبیه تعمیم‌پذیری در تحقیقات کمی است. به‌طور کلی، تعمیم‌پذیری در پژوهش به معنای آن میزانی است که یافته‌های حاصل از نمونه‌ای مشخص نمایانگر جامعه‌ی هدف هستند. درخصوص تعمیم در پژوهش کیفی اختلاف‌نظرهای بی‌شماری وجود دارد. در متون علمی، مباحثه‌های مفصلی در این خصوص دیده می‌شود که آیا می‌توان تعمیم‌پذیری را معیار مناسبی برای ارزیابی کیفیت پژوهش کیفی دانست یا خیر و همچنین درباره‌ی این مسئله که آیا اساساً تعمیم‌دادن یافته‌های پژوهش کیفی ممکن است؟ برای نمونه، شوانت^۱ این‌گونه استدلال کرده است که معانی پدیده‌های پیچیده بافت‌محور هستند و نمی‌توانیم دسته‌ای از معانی را بیابیم که مستقل از بافت باشند. بنابراین در پژوهش کیفی به دنبال تعمیم‌دادن نیستیم (سین، ۲۰۱۰: ۳۰۹). همچنین برو معتقد است هدف پژوهش پدیدارشناختی رسیدن به توصیفی از ساختار کلی پدیده است و از آنجایی که پدیده‌ی در دست بررسی منحصربه‌فرد است، انتظار نمی‌رود بتوان یافته‌ها را به پدیده‌های دیگر تعمیم داد. اگر محقق در کار خود موفق باشد، هر فردی که آن تجربه‌ی زیسته را بیان می‌کند می‌بایست بتواند مدل یا توصیف را بازشناسد (برو، ۲۰۱۷: ۱۲۲). در همین راستا، فن‌مانن بر این باور است که در مطالعات پدیدارشناختی باید در برابر علاقه به هرگونه تعمیم یافته‌ها مقاومت کرد؛ چراکه این کار باعث می‌شود منحصربه‌فردبودن رویدادها مخدوش شود. وی این موضوع را این‌گونه مطرح می‌کند:

«پدیدارشناسی به ما اجازه نمی‌دهد دست به تعمیم تجربی بزنیم، تعمیمی که محصول گزاره‌های قانون‌مانند و در پی برقرارکردن نسبت‌های کارکردی است... اینکه در مورد تجربه‌های انسانی دست به تعمیم بزنیم غالب اوقات مسئله‌آفرین است و چنین تمایلی چه‌بسا مانع پروراندن آن درک و دریافتی شود که ناظر بر منحصربه‌فردبودگی تجربه‌ی انسانی است.» (فن‌مانن، ۲۰۱۶: ب: ۲۲)

اما استدلال موافقان تعمیم در پژوهش کیفی، نظیر آنچه میسن و سیلورمن^۱ مطرح کرده‌اند، این است که تعمیم‌دادن (به معنای کاربست‌پذیری گسترده‌تر) نه تنها ممکن، بلکه مطلوب است. لارسن^۲ با بالابردن پتانسیل تعمیم‌دادن از طریق (۱) به‌حداکثرساندن تنوع؛ (۲) تعمیم‌دادن از طریق مشابهت بین بافت‌ها و (۳) تعمیم از طریق بازشناسی الگوها، توانسته است امکان‌های تعمیم را گسترش دهد. اسپنسر و همکارانش نیز نمونه‌هایی در ارتباط با شیوه‌هایی ارائه داده‌اند که یافته‌های کیفی می‌توانند تعمیم یابند؛ مثلاً درخصوص تعمیم موردبه‌مورد که می‌تواند از طریق توصیف ضخیم (پرمایه) حاصل شود (سین، ۲۰۱۰: ۳۰۹).

مفهوم سوم مدنظر لینکلن و گوبا «اطمینان‌پذیری» است. اطمینان‌پذیری به شیوه‌های تحقیقی دقیق و سازمان‌دهی شده اشاره دارد و نشان می‌دهد که یافته‌ها معتبر و باثبات و ازین‌رو تکرارپذیرند (برو، ۲۰۱۷: ۸۳). هیوبرمن و مایلز بر آن‌اند که بایستی برای افزایش اطمینان‌پذیری به پرسش‌های زیر پاسخ داد:

۱. آیا یافته‌ها به داده‌ها متکی هستند؟
 ۲. آیا استنباط‌ها منطقی‌اند؟
 ۳. آیا ساختار مقولات مناسب است؟
 ۴. آیا توجیهی برای تصمیم‌های اتخاذشده و تغییر جهت‌های روش‌شناختی وجود دارد؟
 ۵. محقق به چه میزان سوگیری داشته است؟
 ۶. چه راهبردهایی برای افزایش باورپذیری به کار گرفته شده است؟ (فلیک، ۱۳۹۰: ۴۲۱).
- نهایتاً در فرایند «تأییدپذیری»، پژوهشگر لازم است نشان دهد یافته‌های وی عملاً و به‌راستی مبتنی بر آن داده‌هایی است که از طریق مصاحبه با مشارکت‌کنندگان به دست آمده و ناشی از علایق پژوهشگر یا مفروض‌های پیشین نیست (برو، ۲۰۱۷: ۸۳). سروکار تأییدپذیری با جزئیات روش‌هایی است که در پژوهش به کار رفته است و به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا پژوهشگر به میزان کافی جزئیات در اختیار ما گذاشته است تا بتوانیم گردآوری و تحلیل داده‌ها را ارزیابی کنیم. به باور نلمز، درست همان‌طور که بدون اعتبار روایی وجود ندارد، بدون تأییدپذیری نیز اطمینان‌پذیری وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت همان راهبردهایی که در مطالعات کیفی تأییدپذیری را تعیین می‌کنند تعیین‌کننده‌ی اطمینان‌پذیری نیز هستند (نلمز، ۲۰۱۵: ۱۶).

1 Mason and Silverman

2 Larsson

۳-۳-۳. اعتبار در رویکردهای پدیدارشناختی توصیفی و تفسیری

روش پدیدارشناختی کوششی قاطعانه برای غنابخشیدن به جهان تجربه‌مان است و این تلاش از طریق عیان کردن آن وجوهی از این جهان تجربه به انجام می‌رسد که تاکنون مغفول مانده‌اند (اسپیگلبرگ^۱، ۱۳۹۷: ۱۰۲۸). این روش در طول سالیان، بیشتر تحت تأثیر تلاش‌های هایدگر و گادامر و ریکور، از تأکید صرف بر «توصیف محض» به تمرکز بر تفسیر تجربه گذر کرده است (اولی، تجویز هوسرل و دومی، موضع‌هایدگر است). بنیاد رویکردهای توصیفی و تفسیری در شناخت‌شناسی هوسرل است؛ با این حال این رویکردها طی سال‌ها به میزان قابل توجهی از منظر روش‌شناختی از هم متمایز شده‌اند (متوا و فاندروال^۲، ۲۰۱۵: ۲۳). جیورجی، موستاکاس^۳، کولایزی و فن‌کام از چهره‌های پدیدارشناسی توصیفی‌اند و فن‌مانن رویکرد تفسیری را پیش گرفته است.

در پدیدارشناسی توصیفی، هدف پژوهشگر رسیدن به سوپژکتیویته‌ی استعلایی است؛ یعنی آنجاکه «تأثیر پژوهشگر بر تحقیق دائماً ارزیابی می‌شود و از سوگیری و پیش‌برداشت ممانعت می‌شود تا بر موضوع مطالعه تأثیر نگذارند» (لوپز و ویلس، ۲۰۰۴: ۷۲۴). پژوهشگران با مبادرت به اپوخه یا درپرانترگذاشتن (نادیده‌انگاشتن کل شناخت موجود در مورد پدیده) در پی محتوای آگاهی به شکل محض و عاری از هر پیش‌برداشتی‌اند و این یعنی دستیابی به عناصر ذاتی آن (جیورجی، ۲۰۱۲: ۴-۵).

بدین ترتیب پژوهشگران مجال می‌یابند پدیده را نه آن‌گونه که مفهوم‌پردازی شده، بلکه آن‌طور که زیسته شده است، به صورتی مستقیم و بنیادی‌تر، دریابند (زُهو^۴، ۱۴۰۲: ۲۰۸؛ دائولینگ^۵، ۲۰۰۷: ۱۳۲). از سرگذراندن تجربه‌ای خاص همان چیزی است که پژوهش پدیدارشناختی توصیفی می‌خواهد آن را کشف کند. برای انجام این کار، پژوهشگر روی توصیف تا جای ممکن امانت‌دانه‌ی تجربه‌ی دست‌اول، متمرکز می‌شود؛ تجربه‌ای که به شکلی مورد بررسی قرار گرفته است که دیگران بتوانند آن را بدون اشاره به بسترهای اجتماعی یا فرهنگی یا سیاسی هر یک از مشارکت‌کنندگان بفهمند یا حس کنند (دائولینگ، ۲۰۰۷: ۱۳۲). در پدیدارشناسی توصیفی، افراد عاملانی آزادند و تحت تأثیر محیط و فرهنگی که در آن زندگی می‌کنند نیستند. این امر حاکی از این است که تأثیر فرهنگ و جامعه و سیاست بر توانایی فرد

1 Spiegelberg

2 Matua & Van Der Wal

3 Moustakas

4 Zahavi

5 Dowling

برای انتخاب و کنش حائزاهمیت نیست و محیط زندگی افراد تجارب افراد را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. از این‌رو، پژوهشگران حوزه‌ی پدیدارشناسی توصیفی بی‌آنکه به بسترهای اجتماعی فرهنگی افراد مورد مطالعه توجه کنند ویژگی‌های اصلی پدیده‌ها را توصیف می‌کنند (لوپز و ویلس^۱، ۲۰۰۴: ۷۲۴).

اما پدیدارشناسی تفسیری در پی چیزی متفاوت و بلندپروازانه‌تر است؛ یعنی کشف معانی‌ای که بی‌واسطه بر شهود و تحلیل و توصیف ما آشکار نمی‌شوند و از این‌رو مفسر باید از آنچه بی‌واسطه داده می‌شود، فراتر رود. او، طی انجام این کار، باید از داده همچون کلیدی برای گشودن دروازه‌ی آن معنایی بهره‌گیرد که حتی اگر داده شوند، این داده‌شدن به‌صورتی آشکار نخواهد بود. ممکن است تصور شود که چنین کاری در حکم آن نوع فرضیه‌های تبیینی است که پدیدارشناسی توصیفی درصدد برچیدن بساطشان بوده است و بنابراین حاکی از دست‌شستن کامل از اصول پدیدارشناسی. در دفاع از این رویکرد باید تأکید کرد که تفسیر هرمنوتیکی نه نوعی استنباط تألیفی (بدین معنا که سازنده‌ی صرف باشد) بلکه قسمی پرده‌برداری از معنای نهفته یا حداکثر گونه‌ای اثبات [یا احراز صدق] شهودی چشم‌داشت‌ها و پیش‌بینی‌ها راجع به آن لایه‌های پدیده است که کمتر در دسترس‌اند؛ لایه‌هایی که گرچه بی‌واسطه آشکار نیستند، اما می‌توان از آن‌ها پرده برداشت (اسپیگلبرگ، ۱۳۹۷: ۱۰۲۳).

از این‌رو آنچه در پدیدارشناسی تفسیری جایگاهی بنیادی دارد تفسیر روایت‌هایی است که مشارکت‌کنندگان در نسبت با بسترهای مختلف نقل می‌کنند. همچنین در ارتباط با مبنای رویکرد پدیدارشناختی تفسیری می‌توان به این انگاره‌ی فلسفی اشاره کرد که پیش‌فرض‌ها یا دانش کارشناسی پژوهشگر برای تحقیق، راهنمایی ارزشمند است و بدان معنا می‌بخشد. درحقیقت، شکل‌گیری ایده‌هایی مشخص در این ارتباط که تحقیق به چه شکل لازم است پیش‌رود تا دانشی کارآمد پدید آورد، مرهون علم و دانش مبنایی پژوهشگر است. بنابراین، از دیدگاه متخصصان حوزه‌ی هرمنوتیک، در فرایند انجام پژوهشی پدیدارشناختی، علم و آگاهی شخصی فرد هم مفید و هم واجب است. فن درپرانتر گذاشتن، همان‌طور که پدیدارشناسان توصیفی وصفش کرده‌اند، در چارچوب رویکرد هرمنوتیکی متناقض و مسئله‌برانگیز است؛ گو اینکه وضوح‌بخشیدن به پیش‌برداشت‌ها و توضیح و تبیین نحوه‌ی استفاده از آن‌ها در تحقیق بخشی از سنت هرمنوتیکی است (لوپز و ویلس، ۲۰۰۴: ۷۳۰).

1 Lopez & Willis

حاصل کار پژوهش پدیدارشناختی توصیفی، آشکار کردن این است که تجربه‌ای خاص چگونه خودش را عرضه می‌کند؛ بی‌آنکه چیزی بدان افزوده یا از آن کاسته شود. نتیجه در اینجا گرچه واحد است، اما می‌توانیم به شکل‌های گوناگون توصیفش کنیم:

(۱) ذوات کلی^۱؛ (۲) ساختارهای ایدتیک^۲؛ (۳) ویژگی‌های مشترک هر تجربه‌ی زیسته که نتیجه‌ی درپرانتر گذاشتن است؛ (۴) توصیف‌های محض تجربه و (۵) آنچه باز نمایاننده‌ی سرشت حقیقی پدیده‌ی تحت بررسی است.

بدین ترتیب با چیزی مواجه می‌شویم که پژوهشگر بدان خدشه وارد نکرده است. روش‌های پدیدارشناسی توصیفی تضمین می‌کنند که شناخت به دست آمده پدیده را به همان شکلی منعکس می‌کند که مشارکت‌کنندگان برای اولین بار آن را تجربه کرده‌اند (متوا و فاندروال، ۲۰۱۵: ۲۵؛ وینار و سوانسن^۳، ۲۰۰۷: ۱۷۴).

در مقابل، هدف تحقیق تفسیری یا هرمنوتیکی این است که با درآمیختن از سویی، درک و دریافتی که پژوهشگران از موقعیت دارند و از سوی دیگر، آنچه مشارکت‌کنندگان و دیگر اطلاعات ذی‌ربط در ارتباط با پدیده‌ی مورد بحث می‌گویند، آن دسته از معناهای پدیده را که مشارکت‌کنندگان در ذهن دارند مشخص کند. نتیجه‌ی نهایی تحقیق (فهم عمیق‌تر پدیده/ تجربه)، همان «امتزاج افق‌ها»^۴ی گادامر است. این امر اشاره به این دارد که معناسازی در روش‌های هرمنوتیکی تحقیق، حاکی از معناسازی مشترک و مستلزم امتزاج جدانشدنی چشم‌اندازهای پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان در مورد پدیده‌ی مورد بررسی است (وینار و سوانسن، ۲۰۰۷: ۱۷۵؛ دیبلی^۵، ۲۰۲۳: ۹۸). از این رو فهم عناصر اصلی پدیده هنگامی صورت می‌گیرد که افق پژوهشگر که اغلب عبارت است از دیدگاه‌های اجتماعی یا فرهنگی یا بیناشخصی، با آن دسته از معنایی که مشارکت‌کنندگان به پدیده نسبت داده‌اند، هم‌پوشانی داشته باشد. به‌رحال، در پدیدارشناسی تفسیری، افراد چنان با زیست‌جهان‌هایشان مرتبط‌اند و است که افراد خودشان را در آن‌ها (منظور همان بسترهاست) می‌یابند. بنابراین، به دست آوردن شناخت از توصیف‌عاری از بستر و بافت پدیدارشناسی توصیفی به توضیح آن چیزی تغییر مسیر می‌دهد که روایت‌های افراد از تجربه‌هایشان در موقعیت‌های خاص بدان اشاره دارد.

1 Universal Essences

2 Eidetic Structures

3 Wojnar & Swanson

4 Fusion of horizons

5 Dibley

جیورجی که از نمایندگان پدیدارشناسی توصیفی است رویکردی با جهت‌گیری هوسرلی دارد. وی بر این نکته تأکید می‌کند که هرگونه کاربست روش پدیدارشناختی مستلزم درک و دریافتی از فلسفه‌ی پدیدارشناختی است. هدف اصلی این رویکرد به‌دست‌دادن توصیف وفادارانه‌ای از ساختارهای ذاتی تجربه‌ی زیسته است (ژهوی، ۱۴۰۲: ۲۰۴-۲۰۵). جیورجی برای نیل به این هدف و همچنین، در جست‌وجوی معنای اعتبار در اندیشه‌ی پدیدارشناختی به مقوله‌هایی همچون تقلیل پدیدارشناختی و توجه به ذات‌ها می‌پردازد. شخص، طی عمل تقلیل، آنچه را که درباره‌ی پدیده‌ی مورد مطالعه می‌داند در پرانتز می‌گذارد یا آن را حائزاهمیت نمی‌داند و از این طریق سعی می‌کند به نحوی دست‌اول به پدیده نزدیک شود. جیورجی هشدار می‌دهد که اگر شناختی را که از پیش داریم بر پدیده‌ی موردنظرمان تحمیل کنیم، ممکن است به خطا رویم؛ چراکه این کار موجب می‌شود جنبه‌های جدید پدیده پوشیده بماند. درواقع تمایل به اجتناب از امکان خطاست که ما را به سمت عمل تقلیل می‌برد. او چنین نتیجه می‌گیرد که اعتبار به معنای پدیدارشناختی به شرطی حاصل می‌شود که توصیف اساسی پدیده بتواند ذات شهودشده را به‌درستی ثبت و ضبط کند. وجود تقلیل گواه این است که دیگر به یک داور تجربی نیازی نیست. کاری که هر مخاطب پژوهش پدیدارشناختی باید انجام دهد، نه مطرح کردن یک دعوی ناظر بر واقعیت، بلکه ارزیابی انتقادی شهود اصلی پژوهشگر است (یک، ۱۹۹۴: ۲۵۵-۲۵۸).

جیورجی رویه‌ای چندمرحله‌ای را به‌مثابه راهنمایی عملی پیش می‌نهد تا پژوهشگر از آن برای تحلیل آن توصیفی استفاده کند که از مشارکت‌کنندگان گرد آورده است: ابتدا باید کل توصیف را بخواند تا به درکی از کل برسد. سپس باید توصیف تام را به مجموعه‌ای از واحدهای معنایی کوچک‌تر تقسیم کند. آنگاه باید ارزش و دلالت روان‌شناختی هر یک از این واحدهای معنایی را توضیح دهد (ژهوی، ۱۴۰۲: ۲۰۶).

دیگر اینکه جیورجی، از منظر پدیدارشناختی، مخالف این است که مشارکت‌کنندگان در مطالعه‌ای پژوهشی نقش تأییدکنندگان یافته‌ها را ایفا کنند. برای نمونه، او در ارتباط با پژوهش‌های روان‌شناختی باور دارد اینکه از شرکت‌کنندگان بخواهیم تفسیر روان‌شناختی پژوهشگر از توصیف‌های آنان از خودشان را، حال چه به صراحت و چه به‌طور ضمنی، ارزیابی کنند، فراتر از نقش آن‌هاست. از نظر وی، سپردن نقش ارزیاب به شرکت‌کننده نادیده‌گرفتن این واقعیت است که مشارکت‌کنندگان تجربه‌ها را از منظری روزمره توصیف می‌کنند؛ اما روان‌شناس

پدیدارشناس به دنبال معنای روان‌شناختی تجربه‌ی روزمره است. جیورجی بر آن است که این دو نگرش با هم سازگار نیستند (بک، ۱۹۹۴: ۲۵۸).

فن‌کام که از دیگر پدیدارشناسان با رویکرد توصیفی است باور دارد که برای بررسی تحلیل‌های پدیدارشناختی می‌توان از داوران خبره بهره برد و در نهایت تحلیل‌هایی را حفظ کرد که به صورت توافقی تأیید شده‌اند. او در این زمینه سه نوع اعتبارسنجی را از همدیگر متمایز کرده است: درون‌سوژکتیو، بیناسوژکتیو و تجربی.

۱. اعتبارسنجی درون‌سوژکتیو شامل رویه‌هایی است که مؤید توافق اساسی میان تعدادی کافی از تبیین‌هاست. این تبیین‌ها که حاصل کار یک پدیدارشناس‌اند ناظر بر رفتاری یکسان در موقعیت‌های تصادفی متفاوت هستند. در فرایند اعتبارسنجی درون‌سوژکتیو، محقق نخست می‌تواند درک و دریافت‌های بی‌واسطه‌اش از پدیده‌ای واحد را در موقعیت‌های مختلف توصیف کند و سپس تبیینی پدیدارشناختی از هر یک از این درک و دریافت‌ها به دست دهد. در مرحله‌ی بعد، یافته‌های این تبیین‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند تا مشخص شود آیا اساساً با یکدیگر مطابقت دارند یا خیر. در صورت بروز اختلافی اساسی، وی باید توضیح‌ها را تکرار کند تا بتواند مؤلفه‌های پدیده‌ی مورد مطالعه را کشف کند (همان، ۲۶۱).

۲. در اعتبارسنجی بیناسوژکتیو از مراحل مشابه با اعتبارسنجی درون‌سوژکتیو بهره می‌بریم. تفاوت اصلی بین آن‌ها این است که اعتبارسنجی بیناسوژکتیو را چند پدیدارشناس انجام می‌دهند و درک و دریافت‌ها به صورت انتقادی مقایسه می‌شوند (همان). کواله که منتقد این نوع اعتبارسنجی است باور دارد که اتکای زیاد به آن ممکن است در برخی موارد به معنای کم‌کاری پژوهشگر، بی‌اعتمادی به تفاسیر خود، و عدم تمایل به پذیرفتن مسئولیت تفاسیر باشد (کواله، ۱۹۹۴: ۸).

۳. در نوع سوم اعتبارسنجی، یعنی اعتبارسنجی تجربی، توصیف به‌طور غیرمستقیم از طریق آزمایش‌های علمی تأیید می‌شود. فن‌کام (۱۹۶۶) این اعتبارسنجی را از این رو غیرمستقیم می‌نامد که توصیف‌های پدیدارشناختی مستقیماً تأیید نمی‌شوند. این اعتبارسنجی، در عوض، فرضیه‌های خاصی را آزمایش می‌کند که می‌توان آن‌ها را از توصیف‌های ساده استنباط کرد (بک، ۱۹۹۴: ۲۶۱).

کولایزی، سومین نماینده‌ی رویکرد توصیفی، تنها کسی است که برای اعتبارسنجی نهایی خواستار بازگشت به هر کدام از مشارکت‌کنندگان است. براساس نظر فن‌کام، درواقع با داوران

متخصص است که توافق بیناسوبژکتیو حاصل می‌شود. در مقابل هر دوی این‌ها، تحلیل جیورجی صرفاً برداوری پژوهشگر متکی است (همان، ۲۵۵).

به هنگام انجام پژوهش پدیدارشناختی، مهم‌ترین گام‌ها برای ایجاد اعتبار عبارت‌اند از: نخست، برگزیدن آن نوع از شیوه‌ی پژوهش که پایبند فلسفه‌ی پدیدارشناسی است؛ و دوم، حفظ چنین نگرشی. به‌علاوه، بسیار حائزاهمیت است که آزمون تصمیم‌گیری با خواننده و شخص دیگری که رویکرد انتقادی دارد به‌نحو بیناسوبژکتیو در میان گذاشته شود و نیز مهم است که نمونه‌های برگرفته از داده‌های خام و واحدهای معانی متمایز و توصیف‌های جزئی و کلی، به‌منظور به‌ثبوت‌رساندن دعوی‌های شناخت در مطالعه، در متن نشان داده شوند. همچنین باید بر این نکته تأکید شود که در مطالعات پدیدارشناختی نمی‌توان دعوی وجودی^۱ طرح کرد. دستاوردهای واقعیت‌بنیاد صرفاً نمونه‌هایی از گستره‌ی محتمل‌ها هستند و در پدیدارشناسی امر محتمل عبارت است از اساس امر واقعی (سُدِر‌هامن، ۲۰۰۱: ۱۶).

فن‌مانن، برخلاف پدیدارشناسان توصیفی، تأکیدش بر لزوم گنجاندن مؤلفه‌ای هرمنوتیکی/تفسیری است. در دیدگاه او، بخشی از کوشش پدیدارشناختی عبارت است از وقوف‌یافتن بیشتر به پیش‌فرض‌ها و مفروض‌های گوناگونی که دسترسی‌مان به خود چیزها را ساختار می‌بخشد و گهگاه مانع از چنین دسترسی‌ای می‌شوند. درواقع، او هم‌راستا با جهت‌گیری هرمنوتیکی‌اش بر آن است که بازگشت به خود چیزها، نه با درپرانترگذاشتن یا فراموش کردن یا نادیده‌گرفتن هر چیزی که از قبل می‌دانیم، بلکه با توضیح باورها و سوگیری‌های موجودمان حاصل می‌شود (زَهو، ۱۴۰۲: ۲۰۶).

بنابراین، در مطالعه‌ی پدیدارشناختی، همان‌طور که فن‌مانن توضیح می‌دهد، معیارهایی همچون تعلیق پیش‌داوری‌های شخصی یا نظام‌مند، ابتکار در بینش، و برخورد عالمانه با منابع دخیل‌اند. این قسم معیارهای اعتبارسنجی درواقع نوعی مهارت آگاهانه و عالمانه از جانب خواننده و منتقد پژوهش‌های پدیدارشناختی را مفروض می‌گیرد. از حیث روش‌شناختی و اخلاقی، قطعاً بجاست از اشخاصی که از طریق مصاحبه و گزارش‌های مکتوب و غیره توصیف‌های تجربی به دست داده‌اند بپرسیم آیا مثال‌ها و روایاتی که می‌توان از این مطالب تجربی به دست آورد تداعی‌گر تجربیات اصلی آن‌هاست یا خیر (فن‌مانن، ۲۰۱۶ الف: ۳۴۷-۳۴۸).

1 Existential Claims

با این همه، فن‌مانن تأکید می‌کند که اعتبارسنجی کیفیت گزارش‌ها یا حکایت‌های تجربی کیفیت مطالعه‌ی پدیدارشناختی را در مقام یک کل تأیید نمی‌کند. مسئله‌ی مهم‌تر و دشوارتر این است که آیا آن دسته از تفسیرهای پدیدارشناختی که با ساختارهای معنایی زیربنایی این توصیف‌ها مرتبط هستند معتبر و علمی‌اند و آیا مضامین پدیدارشناختی و بینش‌های برآمده از توصیف‌ها مناسب و بدیع‌اند؟ هنگام پاسخ به این پرسش‌ها متوجه می‌شویم که هیچ نوع روش عملی نمی‌تواند برای تعیین ارزش، قوت، بداعت، و اهمیت یک مطالعه‌ی پدیدارشناختی بسنده باشد. ارزیابی بداعت شناخت‌ها و منطقی‌بودن فرایندهای تفسیری، که در مطالعه نشان داده شده‌اند، سنج‌های است که اعتبار یک مطالعه‌ی پدیدارشناختی را مشخص می‌کند؛ بنابراین هیچ روش از پیش تعیین‌شده‌ای مانند «اعتباربخشی اعضا» یا «مثلث‌بندی»¹ نمی‌تواند اعتبار مطالعه‌ی پدیدارشناختی را بسنجد. اگر نوعی رویه‌ی اعتبارسنجی از این قسم وجود داشته باشد، باید بتواند اعتبارش را با توجیه روش‌شناختی زیربنایی این قبیل معیارهای اعتبارسنجی نشان دهد (همان).

جدول شماره ۱: ویژگی‌های پدیدارشناسی توصیفی و تفسیری و روش‌های اعتباریابی آن‌ها

روش اعتباریابی	پدیدارشناسان	ویژگی‌ها	
تقلیل پدیدارشناختی و توجه به ذات‌ها	جیورجی	اپوخه (درپرانتر گذاشتن)	پدیدارشناسی توصیفی
داوری پژوهشگر برای تأیید یافته‌ها		توصیف تجربه‌ی دست‌اول	
استفاده از مشارکت‌کنندگان برای تأیید یافته‌ها	کولایزی	دستیابی به عناصر ذاتی پدیده	
استفاده از داوران خبره برای تأیید یافته‌ها	فن‌کام		
تعلیق پیش‌داوری‌های شخصی یا نظام‌مند	فن‌مانن	تفسیر و پرده‌برداری از معناهای نهفته در لایه‌هایی از پدیده که کمتر در دسترس‌اند	پدیدارشناسی تفسیری
ارزیابی بداعت شناخت‌ها و منطقی‌بودن فرایندهای تفسیری		پیش‌فرض‌ها یا دانش کارشناسی پژوهشگر به‌مثابه راهنمایی برای تحقیق	
توجیه روش‌شناختی زیربنایی معیارهای اعتبارسنجی		امتزاج افق‌ها	

1 triangulation

نتیجه‌گیری

اعتبار و روایی از جمله مفاهیمی هستند که برگرفته از روش‌های کمی در پژوهش‌های اجتماعی‌اند و محاسبه‌ی این شاخص‌ها در حوزه‌ی پژوهش‌های کمی با تکیه بر محاسبه‌ها و آزمون‌های آماری دقیق انجام می‌گیرد؛ اما کسب اطمینان از اعتبار و روایی در حوزه‌ی کیفی و به تبع آن پدیدارشناسی، که موضوع مقاله‌ی حاضر است، به همان دقتِ حوزه‌ی کمی امکان‌پذیر نیست. مسئله در اینجا این است که با توجه به اینکه مفروض‌های پژوهش کیفی، در قیاس با پژوهش کمی، متفاوت است به نظر می‌رسد که معیارهای اعتبارِ پژوهش کمی برای تحقیقات کیفی مناسب نباشد. تصور بر این است که اصطلاحات مربوط به پژوهش‌های کمی با مفروض‌های بنیادی و مبانی پژوهش کیفی ناسازگاری دارند و حتی بازتعریف اصطلاحاتی که از آن‌ها در پژوهش کمی به‌طور قراردادی استفاده می‌شود به‌نحو شفاف به تمایزهای شناخت‌شناسانه‌ای نمی‌پردازد که جزئی لاینفک از پارادایم کیفی‌اند.

درخصوص اعتبارِ روش پدیدارشناختی قاعده‌ای کلی وجود ندارد. (الف) توصیف اساسی پدیده که ذات شهودشده را به‌درستی ثبت کند بی‌آنکه به تأیید مشارکت‌کنندگان نیاز باشد؛ (ب) استفاده از داوران خبره و حفظِ تحلیل‌هایی که به‌صورت توافقی تأیید شده‌اند؛ و (ج) بازگشت به مشارکت‌کنندگان، درواقع شیوه‌های متفاوتی‌اند که پدیدارشناسان توصیفی اتخاذ کرده‌اند. پدیدارشناسی تفسیری اما بنا بر سرشتش بیشتر بر بازگشت به مشارکت‌کنندگان تأکید دارد. چنان‌که پیداست با گوناگونی روش‌ها و تعدد تفاسیر و برداشت‌ها در اعتباریابی پژوهش‌های پدیدارشناختی مواجهیم. ظاهراً چنین وضعیتی حاکی از این است که شیوه‌های ارزیابی روایی و اعتبار در پژوهش‌های پدیدارشناختی، دست‌کم تاکنون، به دیدگاه‌ها و بینش‌ها و تعلق خاطرهای پدیدارشناسان و محققان این حوزه بستگی داشته است.

منابع

اسپیگلبرگ، هربرت (۱۳۹۷)، جنبش پدیده‌شناسی، درآمدی تاریخی، ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران: انتشارات مینوی خرد.

زَهوی، ذن (۱۴۰۲)، *الفبای پدیدارشناسی*، ترجمه‌ی مریم خدادادی، تهران: بیدگل.

فلیک، اووه (۱۳۹۰)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نی.

- Bailey, P. H (1996), "Assuring quality in narrative analysis". *Western Journal of Nursing Research*, 18, 186-194.
- Barrow, Donna Marie (2017), *A Phenomenological Study of the Lived Experiences of Parents of Young Children with Autism Receiving Special Education Services*. (Doctoral dissertation). Portland State University.
- Beck, C (1994), "Reliability and validity issues in phenomenological research". *Western Journal of Nursing Research*, 1994, 16 (3), 254-267.
- Dibley, Lesley (2023), "Seeking Heidegger in research data: Thinking about connections between philosophy and findings". In *Hermeneutic Phenomenology in Health and Social Care Research*, edited by Susan Crowther and Gill Thomson, 92–110. London: Routledge.
- Dowling M (2007), "From Husserl to van Manen: A review of different phenomenological approaches". *International Journal of Nursing Studies*. 44, 1, 131-142.
- Giorgi A (2012), "The Descriptive Phenomenological Psychological Method" *Journal of Phenomenological Psychology* 43 (2012) 3–12.
- Hammersley, M (1992), *What's wrong with ethnography? Methodological exploration*. London: Routledge.
- Kvale, S (1994), "Validation as communication and action, on the social construction of validity" *American Educational Research Association Conference*. New Orleans, April 4-8, 1994.
- Lopez, K. A., & Willis, D. G (2004), "Descriptive versus interpretive phenomenology: Their Contributions to nursing knowledge". *Qualitative Health Research*, 14 (5), 726–735.
- Matua GA, Van Der Wal DM (2015), "Differentiating between descriptive and interpretive phenomenological research approaches". *Nurse Researcher*. 22, 6, 22-27.
- McConnell, Tracy; Ysanne Chapman and Karen Francis (2011), "Member checking and Heideggerian phenomenology: A redundant component" *Nursing Standard*, Vol. 18, pp. 28-37.
- Nelms, Tommie (2015), "Phenomenological Philosophy and Research". In De Chesnay (ed.), *Nursing Research Using Phenomenology: Qualitative Designs and Methods in Nursing*. (pp. 1-25). Springer Publishing Company, LLC.
- Seidman, I.E (2006), *Interviewing as Qualitative Research*. Teachers College, Columbia University New York and London.
- Sin, S (2010), "Considerations of quality in phenomenographic research". *Int. J. Qual. Methods* 9, 305–319. doi: 10.1186/1471-2296-10-4.
- Söderhamn, Olle (2001), "Aspects of validity and reliability in a phenomenological sense". *Theoria: Journal of Nursing Theory*. 2001, 10 (2).
- Spencer, L., Ritchie, J., Lewis, J., & Dillon, L (2003), *Quality in qualitative evaluation: a framework for assessing research evidence*. Government Chief Social Researcher's Office
- Van Manen, M (2016 a), *Phenomenology of Practice: meaning-giving methods in phenomenological research and writing*. New York: Routledge.
- Van Manen, M (2016 b), *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*. New York: Routledge.

Whittemore, Robin; Susan K. Chase and Carol Lynn Mandle (2005), "Quality and Trustworthiness in Qualitative Research in Counselling Psychology". *Journal of Counseling Psychology*, VOL. 52, pp: 250 -260.

Wojnar DM, Swanson KM (2007), "Phenomenology: an exploration". *Journal of Holistic Nursing*. 25, 3, 172-180.

Zahavi, Dan (2019), *Phenomenology: the basic..* New York: Routledge.